قفسه کتاب
ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۱۹ بهمن ۱۴۰۰ • شماره ۱۵۴

父亲节快乐*



محمدعلی یزدانیار: یکی دو مورد پدر شرقی وسط جهان داستان در خاطرم هست که بسیار دوست‌شان دارم. پدر گوگول گانگولی در همنام یا شخصیت پدر در بادبادک‌باز. یکی دو مورد هم پدر غربی را می‌پسندم که درواقع شامل شخصیت پدر در ماهی بزرگ و ساموئل هامیلتون در شرق بهشت می‌شوند. یک مورد هم شخصیت شرقی در رمان غربی هست که دوست دارم؛ پدر در رمان خاک خوب. اما اگر به من بگویند فقط حق داری یک نفر را به عنوان پدر در جهان ادبیات انتخاب کنی، صاف می‌روم سراغ «شو سن گوان» شخصیتی که دو رمان «خون فروش» نوشته «یو هوآ» خواندمش. یو هوآ در کنار مو یان و گائو شینگ جیان چهره‌های بین‌المللی ادبیات چینی زبان هستند و باز در کنار مو یان و یان لیانکه از سردمداران داستان مدرن چینی محسوب می‌شوند. او را برای صداقت و سادگی در روایت و همچنین شخصیت‌پردازی درخشانش ستایش کرده‌اند. تا به حال در ایران از او دو رمان «زیستن» و «خون فروش» به فارسی ترجمه شده که هر دو را به شما توصیه می‌کنم. خانواده، فقر، عطوفت، انسانیت، بالا و پایین‌ها و زندگی واقعی با همه خوب و بدش در ادبیات یو هوآ به‌شدت جریان دارد. برای او خانواده عنصری مهم است و تمام داستان‌های مهمش در یک خانواده روایت می‌شود. حالا چرا خون فروش و چرا پدر در خون فروش؟ خون فروش داستان مردی است که بعد از ازدواج با مشکلات مالی عدیده‌ای روبه‌رو می‌شود. او برای به دست آوردن پول بیشتر و گذران زندگی روی می‌آورد به فروختن خون خود. بله! او و چندی از هم‌روستایی‌ها هر چند وقت یک بار در ازای پول به بیمارستان‌ها رفته و خون می‌دهند. یو هوآ تمام عادات بی‌معنی و خرافه‌های انجام این رسم را به زیبایی برای خواننده ترسیم می‌کند و او را با خود همراه می‌سازد. شو سن گوان برای فروختن خون خودش انگیزه شخصی ندارد و فقط دنبال کمی پول بیشتر برای گذران زندگی خانواده‌اش است. شو سن گوان یک پدر سنتی است که علاقه‌اش به فرزندان را در اعمالش نشان می‌دهد و جایی آخرهای رمان، او برای بهبود فرزند ناتنی‌اش به قدری زیاد خون می‌دهد که تا پای مرگ می‌رود. در چند صفحه آخر رمان که پسرها بزرگ شدند و از پدر می‌نالند مادر تمام محبت‌های ناگفته پدر را به رویشان می‌آورد. بله، شو سن گوان با تمام وجود یک پدر کلاسیک ایرانی است و برای همین باید خون فروش را بخوانید!

* به چینی یعنی روز پدر مبارک! روز پدر بر همه شما مبارک!

آسمانی‌ترین انسان



زهره صالحی: امام موسی صدر را همیشه با آن سفر ناتمام یا بهتر است بگویم با آخرین سفر بی‌بازگشتش به یاد می‌آورم. راستش را بخواهید «انسان آسمان» را هم با تأسی به همین نگرش خوانده‌ام؛ یعنی موقع خواندن کتاب، مدام به سفرهای ناتمام خودم و امام موسی صدر فکر می‌کردم. از قضا وقتی که صفحات پایانی کتاب را ورق می‌زدم متوجه شدم که این فکرها پر بیراه هم نبوده‌اند. من با «انسان آسمان» سفری ناتمام را در اندیشه امام موسی صدر آغاز کردم و ناتوان از درک حقایق گفته‌شده در این کتاب، حول شخصیت آسمانی‌ترین انسان‌ها بودم. به نظرم آمد که امام موسی صدر هم با پا نهادن در اقیانوس وسیع فضایل حضرت امیر علیه‌السلام که پایانی برایش نیست، به سختی افتاده چراکه در همان بخش‌های ابتدایی کتاب (یا شاید بهتر است بگوییم سخنرانی‌اش) می‌پرسد: «در مقابل این دریای باعظمت لایتناهی چه باید گفت؟.» «انسان آسمان»، کتابی خوش‌خوان و دوست‌داشتنی و درعین‌حال حاوی تحلیل‌هایی از امام موسی صدر درباره ولادت، ولایت و شهادت حضرت امیر(ع) است. این کتاب حاوی ۱۳ جستار در سه بخش از زندگانی مردی است که ابن‌ابی‌الحدید درباره او گفته است: «دوستانش از ترس، فضایل او را پنهان کردند و دشمنانش از روی حسد و طمع، اما آوازه او به سراسر دنیا رسید.» از منظر امام موسی صدر پرداختن به وجوه شخصیتی مردی که شروع و پایان زندگی‌اش در خانه خدا بوده و ظاهر و باطن فعالیت‌هایش همیشه برای خدا، از این حیث حائز اهمیت است که هریک از ما را به نمونه کوچکی از آن انسان آسمانی مبدل کند. او سر کمال امام‌علی(ع) را، ایمان او می‌داند که تا درجه صدم طی شده و از ما می‌خواهد تا فقط به اندازه یک درجه از این مسیر را بپیماییم و یکصدم امام‌علی(ع) شویم. امام موسی صدر در این کتاب ۲۱۸ صفحه‌ای از لزوم ولایت حضرت هم سخن به میان آورده؛ آنجا که ولایت را وسیله‌ای برای تادیب مردم می‌داند و می‌گوید ولایت ۹ سال و نیمه پیامبر(ص) برای تربیت کامل مردم کافی نبوده و از آنجا که انسان ذاتا موجود پیچیده‌ای است، اصلاح باورهای او نیز نیازمند صرف زمان طولانی‌تری است؛ حالا سوالی که مطرح می‌شود این است که چرا این مقام به علی(ع) واگذار شد؟ برای پاسخ به این سوال باید درباره شخصیت امام‌علی(ع) بیشتر صحبت کنیم اما چه کنیم که با محدودیت کلمه مواجهیم و ناچاریم که حواله‌تان دهیم به خواندن این کتاب کم‌حجم و روان و دوست‌داشتنی.



«بابا شدن» چه شکلی است؟

زهرا بزرگ‌زاده: پسربچه‌ای ترک موتور پشت مرد سبیل‌کلفتی که دارند برای خودشان توی خیابان‌ها دور می‌زنند و احتمالا فلافلی کثیف هم خورده‌اند و با این کار قوانین مادر خانواده را یواشکی زیر پا گذاشته‌اند؟ پدری که پشت دوچرخه صورتی دخترش را گرفته و تا یک‌جایی هل می‌دهد و بعد می‌ایستد تا دخترک خودش پا بزند و راه بیفتد؟ دیکته‌گفتن؟ کشتی‌گرفتن؟ بستنی‌خریدن؟ اخم‌کردن و یادآوری قوانین خانه؟ درازی پا و قدیم‌ها و پدر و این حرف‌ها؟ پس قبل از این‌که کودک راه بیفتد و حرف بزند چه؟ آن ۹ ماه؟ آن لحظه کش‌دار انتظار؟ آن وقت‌هایی که نوزاد در آغوش مادرش شیر می‌خورد و از مادرش تصویر الهه‌ای بهشتی می‌سازد، پدر کجاست؟ چرا تصویر «پدر بودن» هی قطع و وصل می‌شود و انگار گاهی هست و گاهی نیست؟ نمایش این طوری است که پدرها به صحنه می‌آیند، تصمیم می‌گیرند بچه‌ای داشته باشند، و به پشت صحنه می‌روند، دوباره به صحنه می‌آیند و خبر مثبت بودن آزمایش به آنها داده می‌شود، خوشحال می‌شوند، دلگرمی می‌دهند، شیرینی می‌گیرند و دوباره نور از رویشان برداشته می‌شود و می‌افتد روی مادر، مادری که از همان لحظه اول نقشش را به‌عنوان نقش اول خوب بلد است و اجرا می‌کند. ۹ ماه می‌گذرد و دوباره پدر از هرجای جهان که باشد از تاریکی صحنه بیرون می‌آید و پشت در اتاق زایمان می‌ایستد و موجودی نرم، داغ و قرمز توی دستانش می‌گذارند که از آن لحظه به بعد باید نقش «پدری» را به‌خوبی برایش بازی کند. و در آنجا نقش «پدری» به‌مثابه «پروژه‌ای عظیم» روی میز کار پدر می‌آید. کتاب «پروژه پدری» مصاحبه‌ای است با بازیگران پشت صحنه زندگی. پدرانی که از همان لحظه شنیدن خبر پدرشدن تصمیم می‌گیرند پدر خوبی باشند، نه زیاد جدی و مقرراتی و نه بی‌خیال و بی‌ابهت، نه بی‌پول و نه زیاد سرشلوغ، پرکار و درعین‌حال پر از وقت اضافه برای بازی با بچه! فاطمه ستوده با جمع‌آوری روایت پدرانی که گویی همیشه در تاریخ ساکت بوده‌اند این بار نور را روی نقش دوم نمایش انداخته، نقشی که دوم نیست و برای خودش مادری است! به قول بابای یکی از روایت‌ها: «دو مادر با ۹ ماه اختلاف». خواندن پروژه پدری نشستن در جمع پدرانی است که دارند از تجربه پدری‌شان می‌گویند، کاری که هیچ‌وقت نمی‌کنند. پس تک‌تک کلمات کتاب گنجی است که پدران نسل‌های قبل و احتمالا خیلی از پدران نسل کنونی به‌راحتی برای کسی به‌جا نمی‌گذارند. شما با خواندن هر روایت به بخش ناشناخته‌ای از پدرانگی سر می‌زنید: پدر بودن ۲۴ ساعته، پدرانگی برای یک دختر، پدر نشدن، پدرانگی در سفر، پدری کتاب‌خوان بودن، از دست دادن فرصت پدری، افسردگی پدرانه، پدر اینستاگرامی، چوب تربیت پدری و ....

